

اخلاق حرفه‌ای و اخلاق در دین اسلام

اسماعیل محمدزاده
مهدی گل‌بخش منشادی

فهرست مطالب

سخن ناشر.....	۱۱
مقدمه	۱۳
فصل اول: کبر، تکبر، استکبار.....	۲۳
معنای کبر	۲۳
تفاوت عجب و کبر	۲۴
تفاوت تکبر و استکبار	۲۴
مصادق و معنای مستکبر	۲۵
نکوهش کبر	۲۷
خطبه قاصعه، نکوهش متکبران	۲۸
مناسبت خطبه	۲۸
ابلیس، بیانگذار استکبار	۲۹
آدم، مرکب از جسم و روح	۳۱
فرشتگان و سجده بر آدم	۳۲
تکبر و سرکشی ابلیس	۳۲
اشترک و افتراق بین فرشتگان و شیطان	۳۵
منطق شیطانی در دنیای امروز	۳۷
برکات امر به سجده	۴۰
تمدن غرب و اخلاق شیطانی	۴۱
نحوه خروج از مقام قدس	۴۱
وارستگی از کبر، شرط حتمی راه یافتن به بهشت	۴۲

۴۳	تکبر، صفتی همگانی.....
۴۴	تکبر بلعم باعورا.....
۴۷	تکبر، مخصوص خداوند.....
۵۱	فصل دوم: اقسام تکبر.....
۵۱	۱- تکبر مذموم.....
۵۱	تکبر در برابر خدا.....
۵۵	تکبر در برابر پیامبران و اولیاء الهی (علیهم السلام).....
۵۶	دو محور متضاد در ارزیابی نیروها.....
۵۹	فرعون صفتان.....
۶۲	بلای تکبر در طول تاریخ.....
۶۳	تکبر سران جاهلیت.....
۶۷	تکبر در برابر اولیاء و اوصیاء الهی.....
۶۸	تکبر در برابر سایر بندگان خدا.....
۶۹	عبرت از اولین فاجعه تاریخ.....
۶۹	مشأ برادر کشی‌ها در طول تاریخ.....
۷۰	تأکید بر منیت‌های نژادی و ملی، در رأس سیاست‌های بزرگ شیطان بزرگ.....
۷۲	گناه ملت‌ها چیست؟.....
۷۳	راه رفتن متکبرانه ممنوع.....
۷۵	تمایل به بزرگ شدن.....
۷۸	عوامل انحراف تمایل بزرگ شدن.....
۷۸	تکبر، گناه کبیره.....
۷۹	تکبر ممدوح.....
۸۲	تکبر در مورد خداوند.....
۸۵	فصل سوم: مراتب تکبر.....
۸۵	تکبر قلبی.....
۸۶	تکبر قلبی و عملی.....
۸۶	تکبر هم زمان قلبی، زبانی و عملی.....
۸۷	فصل چهارم: اسباب و عوامل تکبر.....
۸۷	۱- علم.....
۸۹	محدودیت علوم بشری.....
۹۰	سرگذشت سامری و بلعم باعورا.....

فهرست مطالب □ ۷

۹۲	شلمغانی و تکبر در برابر امر امام زمان (عج).....
۹۳	۲- اعمال نیک و عبادت.....
۹۴	۳- نسب و حسب عالی.....
۹۵	یک سؤال و جواب آن.....
۹۵	خطبه امام سجاد (ع) در شام و افتخار به نسب خویش.....
۹۹	۴- جمال و زیبایی و حسن ظاهر.....
۹۹	۵- داشتن مال و ثروت فراوان.....
۱۰۱	۶- داشتن قدرت و نیروی جسمانی و بدنی.....
۱۰۲	۷- فزونی فرزندان و یاران و یا فزونی شاگردان.....
۱۰۳	۸- تعصّب بی پایه.....
۱۰۴	معنای حمیت و تعصب.....
۱۰۶	تعصب مذموم، شاخه شوم تکبر.....
۱۰۸	تعصّب شیطان.....
۱۰۹	تفاخر و استکبار شیطان.....
۱۱۰	علی علیه السلام شاهد غیر منطقی ترین تعصب‌های «تکبر» آمیز.....
۱۱۱	برخوردی مثبت با تعصب.....
۱۱۲	۹- اختلال شخصیت.....
۱۱۲	۱۰- جهل و نادانی.....
۱۱۴	سنت آزمایش.....
۱۱۵	قیاس شیطان.....
۱۱۶	اصحاب سبت، نمونه ای از تکبر در برابر امر حق.....
۱۱۸	۱۱- حسد.....
۱۱۹	معاویه وارث ابلیس و قابیل.....
۱۲۰	۱۲- عقده حقارت.....
۱۲۰	۱۳- حبّ ذات.....
۱۲۱	بیان یک نکته.....
۱۲۲	۱۴- پست و مقام، غرور آفرین و علت تکبر.....
۱۲۴	۱۵- بخل و کتمان نعمت.....
۱۲۵	فصل پنجم: نشانه‌ها
۱۲۹	فصل ششم: آثار تکبر
۱۲۹	۱- ذلّت و خواری.....

متکبران، به صورت مورچگان.....	۱۳۱
تکبر موجودات.....	۱۳۳
۲- از بین رفتن ارزش‌ها و اعمال گذشته.....	۱۳۵
۳- آفت دین‌داری و افتادن در دام گناهان.....	۱۳۶
۴- تکبر، آشکار ساز رذائل دیگر.....	۱۳۷
۴- آلودگی به کفر و شرک.....	۱۳۸
۵- تجاوز و فساد، پیامدهای تلخ «تکبر».....	۱۴۰
۵- محرومیت از علم و دانش.....	۱۴۲
۶- تنهایی و نفرت مردم.....	۱۴۵
۷- از دست دادن امکانات زندگی.....	۱۴۶
۸- سقوط در آتش جهنم و دوری از بهشت.....	۱۴۶
۹- انتهای به مکابره و ستیز با حق.....	۱۴۸
۱۰. نابودی شرف.....	۱۴۹
۱۱. آفت خرد.....	۱۴۹
۱۲- دشمنی با مؤمنان.....	۱۵۰
۱۳- دیوانه حقیقی.....	۱۵۱
جمع بندی و نتیجه گیری.....	۱۵۲
فصل هفتم: راه‌های درمان کبر.....	۱۵۳
۱- عبادات و فرائض دینی.....	۱۵۳
نقش نماز، روزه و زکات در کبر زدایی.....	۱۵۴
سجده، عاملی مهم در رفع تکبر.....	۱۵۵
سختی‌ها.....	۱۵۶
کعبه، محلی برای تکبر زدایی.....	۱۵۹
همانندی پایگاه توحید با صف توحیدیان تاریخ در بی‌پیرایی.....	۱۵۹
نفی مظاهر تکبر و نمودهای استکباری از اسرار مهم حج.....	۱۶۱
درگیری‌های خونین داخلی و محرومیت از عدالت اجتماعی ثمره طبیعی کبر.....	۱۶۳
استغفار.....	۱۶۵
۲- توجه به قدرت خدا.....	۱۶۵
۳- توجه به عاقبت متکبران.....	۱۶۶
۴- نگاه به آغاز و انجام حال خویش.....	۱۷۱
۵- توجه به قبر و قیامت.....	۱۷۳

فهرست مطالب □ ۹

تکبر ممنوع، برخورد با کبر در سیره امام کاظم علیه السلام	۱۷۳
۶- دعا، عامل رفع تکبر	۱۷۵
۷- فروتنی، درمان تکبر	۱۷۶
تواضع، بهترین سنگر	۱۷۷
تکبر و تواضع فردی و اجتماعی	۱۷۷
قانون مندی تاریخ، اصلی مسلم در جهان بینی علی علیه السلام	۱۷۸
فصل هشتم: مهم‌ترین اثر استکبار: استضعاف	۱۸۱
معنای لغوی استضعاف	۱۸۱
اقسام استضعاف	۱۸۲
۱. استضعاف فکری و علمی	۱۸۲
رابطه استضعاف فکری و کفر	۱۸۶
استضعاف فکری از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام	۱۸۷
۲. استضعاف مادی و اقتصادی	۱۸۹
۳. استضعاف سیاسی	۱۹۵
امام علی علیه السلام و مستضعف سیاسی	۱۹۸
اولیاء الله و مستضعفان رهبران الهی	۲۰۱
مستضعفان، پیروان و دستداران حاکم الهی	۲۰۳
لزوم رسیدگی به معیشت مستضعفان از سوی حاکم الهی	۲۰۵
حمایت از مستضعفان، آرمان حکومت علوی	۲۰۷
عدم یاری حکومت حق، عامل استضعاف سیاسی	۲۰۸
امهال الهی	۲۱۱
وجوب رهایی از استضعاف سیاسی	۲۱۳
فرجام مستضعفان سیاسی در آخرت	۲۱۴
منابع و مأخذ	۲۱۷
نمایه	۲۲۱

سخن ناشر

۱۲ □ اخلاق در نهج البلاغه (کبر، تکبر، استکبار)

مقدمه

اخلاق از دیدگاه اسلام، نه تنها در کنار اعتقادات و احکام فقهی به عنوان یکی از ارکان اساسی معارف دینی مطرح است؛ بلکه بیانگر راه زندگی درست و خداپسندانه و روش نیل به کمال نهایی و ارتباط با خدای متعال است. محققان و دانشمندان برای یافتن بهترین الگوی اخلاقی تلاش های بسیار کرده و طرح ها و برنامه های فراوانی ارائه داده اند. اما باید توجه داشت که عقل، بدون کمک راهبران آسمانی، برای سعادت در زندگی انسان کافی نیست. نهج البلاغه، چون مشاوری دلسوز و آگاه، الگوی کامل را معرفی می کند و امام علی (علیه السلام) به عنوان الگو در این کتاب مطرح است.

امیرمؤمنان یکی از اهداف بنیادی دین را رویکرد اخلاقی و فضیلت محور در تدبیر امور و اداره ی ارکان مختلف زندگی می داند. از این رو در خط مشی سیاسی امام (علیه السلام) پای بندی به ارزشهای اخلاقی و دینی و تحقق حاکمیت دینی، به مفهوم حقیقی آن، جلوه ای برجسته دارد. از آنجا که نهج البلاغه محصول چالش های فکری- عملی حکومت امام علی (علیه السلام) بوده و سیمای اخلاق راستین دینی و ارزشهای معنوی و انسانی در آن، به طور دقیق انعکاس یافته، بازیابی آن از منظر آسیب شناسی اخلاقی، ضرورتی است که دستیابی به آن، دستاوردهای ارزنده ای در جهت پاسداری

از ارزشهای اخلاقی - دینی دارد. به ویژه در شرایط امروزی، با برقراری جمهوری اسلامی، یافتن الگوهای ارزشی و اخلاقی برای اداره ی جامعه، در تمام ابعاد، نیاز قطعی است. تا از یک سو توانایی دین را در اداره ی جامعه اثبات کند و از سوی دیگر با ترسیم چارچوب کلی اخلاق اسلامی، آسیب ها و آفت هایی که می تواند نظام جامعه را به چالش بکشد، شناسایی کرده و با ارائه راهکاری شایسته به مقابله با آن برخیزد. در این نوشتار برآنیم تا یکی از مهم ترین آسیب های اخلاقی که نظام جامعه ی دینی و مؤمنین را با چالش مواجه می کند، بازشناسیم.

رشد و شکوفایی استعداد های انسان در جهت کمال مطلق، در عرصه ی کار و عمل بر پایه ی اخلاق به دست می آید. فقدان اخلاق به معنای محو زمینه و بستر شکوفایی انسان در دستیابی به کمال مطلق در جامعه است. زیرا با شکسته شدن مرزهای اخلاق، همه ی حریم ها شکسته می شود و چون حریم ها شکسته شود، پلیدی ها در روابط اجتماعی پدیدار می شود.

امام علی علیه السلام در این زمینه چنین می فرماید:

ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَضْرِيفَهَا^۱

مبادا اخلاق نیک را درهم شکنید و آن را دگرگون سازید.

انحطاط اخلاقی و شکسته شدن مرزهای اخلاقی، خطری جدی و ویرانگر است. زیرا وقتی انسان از محدوده ی فرد خارج می شود و درارتباط با سایر افراد قرار می گیرد، اگر اصول اخلاقی حاکم بر روابط نباشد، انسانیت انسان فرو می ریزد و جامعه رو به زوال و انحطاط می گذارد.

از دیدگاه امام علی (علیه السلام) کرامتهای اخلاقی موجب برتری و

والایی شأن انسان ها است. آن امام همام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ^۲

بر شما باد مکارم اخلاق که آن سبب والایی است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶

۲. ابن شعبه حرانی، حسن، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۱۵

اما قدم اول، برای رشد و تعالی انسان، شناخت عیوب خویش است، تا انسان به زدودن عیب‌های خویش مبادرت نورزد هر چه در مسیر کسب فضایل اخلاقی تلاش کند بی‌فایده خواهد بود. ممکن است در یک نگاه سطحی، انسان به سهولت مسئله‌ای را برای خود حل شده تلقی کرده و خویشتن را از نقص‌ها و ضعف‌ها میراً بیابد و بدین وسیله خود را در پیش خود تبرئه کند اما واضح است که راه و رسم حقیقت جویی این نیست. کسانی که تا این اندازه مسئله را سهل شمرده و این چنین خوش بینانه به خود می‌نگرند، هرگز توفیق اصلاح خود و در نتیجه نیل به کمال را پیدا نمی‌کنند. کسی که از عیب‌های اساسی خود چشم‌پوشی می‌کند، طبعاً خود را انسانی کامل و عاری از عیب و نقص می‌شناسد، و همین شناخت نادرست از خود سبب می‌شود که احساس استغنا و بی‌نیازی بر او چیره شود.

امیرمؤمنان(علیه السلام) می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ»^۱

معرفت و شناخت انسان نسبت به عیوبش سودمندترین معرفت‌هاست. یکی از مراتب معرفت نفس، معرفت انسان به عیوب خویش می‌باشد. اگر طبق احادیث، معرفت نفس در رأس معارف قرار گرفته است حتماً بخشی از این معرفت آگاهی از عیوب خود است.

آن‌هایی که به عیوب خود بصیر و بینا هستند اگر دچار لغزشی بشوند زمین خوردنشان شدید نخواهد بود و در صورت زمین خوردن، راحت‌تر بلند می‌شوند. اما آن‌هایی که نسبت به عیوب خود شناختی ندارند یک‌روزی با سر به زمین می‌خورند و معلوم نیست دیگر بتوانند بلند شوند یا نه.

یکی از محاسن باخبر بودن انسان از بدی‌های خود، این است که به خاطر آن بدی در او تواضع ایجاد می‌شود و به خاطر آن بدی در او حیا و شرمندگی ایجاد می‌شود. آگاه بودن از بدی‌ها معمولاً موجب می‌شود انسان برای ترک آن بدی‌ها تلاش کند. همین تمایل فطری انسان به بد نبودن اکثر

۱. آمدی، عبد الواحد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق درایتی، مصطفی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۵.

انسان‌ها را به تلاش وادار می‌کند.^۱

انسان اگر از بدی‌های خود آگاهی پیدا کند از آن متنفر می‌شود و خداوند متعال هم وقتی تنفر انسان از بدی‌ها را ببیند و نیت او را در راه مبارزه با بدی‌هایش استوار و خالص بیابد او را در پناه عصمت خویش گرفته و به او توفیق تزکیه عطا می‌کند.^۲

اما در مقابل، پی نبرد انسان به عیوب خود نشان دهنده جهالت اوست.

امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید:

«كَفَى بِالْمَرْءِ غَبَاوَةً أَنْ يَنْظُرَ مِنْ عُيُوبِ النَّاسِ إِلَى مَا خَفِيَ عَلَيْهِ مِنْ عُيُوبِهِ»^۳

در کودنی آدمی، همین بس که عیب‌های مردم را ببیند و عیب‌های خودش بر او پوشیده بماند.

معمولاً وقتی انسان از عیوب خود غافل باشد یا عیوب خود را نشناسد

به عیوب دیگران می‌پردازد.

مؤمن همیشه نگران عاقبت به خیری است و همیشه به خودش سوء ظن

دارد. امیرمؤمنان در خطبه همام در بیان حالت متقین می‌فرماید: «... لَا يَرِضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ الْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لَا تُفْسِحُهُمْ مُتَّهَمُونَ وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زَكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّْي بِنَفْسِي... فَمِنْ عِلْمِهِمْ أَحَدُهُمْ... يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ...»^۴

از اعمال اندک خود خشنود نیستند و اعمال زیاد خود را بسیار

نمی‌شمارند نفس خود را متهم می‌کنند و از کردار خود ترسناکند هرگاه یکی

۱. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «من حاسب نفسه وقف على عيوبه و احاط بذنوبه و استقال الذنوب و اصلح العيوب» آن کس که به حساب نفس خود رسیدگی کند بر عیوب و نقائص خویش آگاه می‌شود و از گناهان خود مطلع می‌گردد پس گناهان را ترک گوید و عیوب خود را اصلاح نماید. (غررالحکم، حدیث ۴۷۴۷)
۲. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عَبْدٍ حَسَنَ نِيَّةٍ اِكْتَنَفَهُ بِالْعِصْمَةِ. هرگاه خداوند حسن نیت را در کسی ببیند او را در پناه عصمت قرار می‌دهد (دیلمی، حسن بن محمد، اعلام الدین فی صفات المومنین، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق، ص ۳۰۱)

۳. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۷

۴. نهج البلاغه، خ ۱۹۳

از آنان را بستایند از آنچه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می‌گوید:
من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من
می‌شناسد... و از نشانه‌های پرهیزکاران این است که... اعمال نیکو انجام
دهند در حالی که ترسان‌اند.

سوء ظن به خود یکی از عوامل کمک کننده به شناختن عیوب خود به
حساب می‌آید اگر کسی خیالش از خودش راحت باشد معلوم است که
عیب خود را نمی‌یابد.

یکی از صفاتی که غالباً همراه انسان است و به صورت نامحسوس در
بسیاری از انگیزه‌ها و رفتارهای او تأثیر می‌گذارد، تکبر است. لذا انسانیایی
که تکبر می‌ورزند به سادگی نمی‌توانند به حضور آن در وجود خود پی
ببرند. آن چیزی که بدتر از اصل تکبر است پنهان بودن آن از دید متکبر
است. وقتی این صفت شوم در وجود انسان پنهان شد و انسان نخواست
وجود آن را درک کند و بدتر از آن وجودش را انکار کرد آن وقت است که
این صفت سراغ ایمان انسان می‌آید و سربزنگاه صاحبش و همه خوبی‌هایش
را نابود می‌کند.

تکبر در میان همه رذائلی که انسان می‌تواند به آنها مبتلا باشد دارای
جایگاه خاصی است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ
الدُّنُوبِ وَالْأَمُّ الْعُيُوبِ وَهُوَ حَلِيَّةُ إِبْلِيسَ»^۱ از تکبر پرهیز که آن بزرگ‌ترین
گناهان و دردناک‌ترین عیب‌ها و زیور شیطان است.

در کلام دیگری حضرت امیر (علیه السلام) تکبر را زشت‌ترین صفت
اخلاقی بر می‌شمرند: «اقبح الخلق التكبر»^۲. این زشتی در ذات تکبر نهفته
است. و در روایت دیگری آن امام همام، تکبر را بزرگ‌ترین و سهمگین‌ترین
مکر ابلیس می‌نامند: «قَالَ اللَّهُ لِلَّهِ فِي عَاجِلِ الْبُغْيِ وَ آجِلِ وَحَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۳۰۹

۲. همان

الْكِبْرِ فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى^۱ خدا را خدا را در نظر بگیرد! از عاقبت و خیم ظلم و از فرجام ناگوار کبر که بزرگ‌ترین دام و سترگ‌ترین نیرنگ شیطان است.

گویی اگر کسی از این کید بزرگ ابلیس نجات پیدا کند دیگر بر ابلیس فائق آمده است و این مژده بزرگی است. و به همین دلیل است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ بَرِيَ مِنَ الْكِبْرِ نَالَ الْكِرَامَةَ^۲

هر کس از کبر پاک شود به کرامت رسیده است.

در نکوهش این صفت همین بس که سردار این میدان، شیطان است و بروز و ظهور این صفت در دل انسان، نشانه بردگی انسان در زیر سلطه اوست؛ اگر چه متکبر در این حالت از این بردگی غافل باشد.

«فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالتَّنْزِعِ الشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۳.

امام (علیه السلام) به جان شریف خود سوگند یاد کرده و با تأکید، به نزدیک بودن ابلیس و آمادگی کامل او برای رها کردن تیر کشنده‌اش اشاره می‌فرماید؛ تیری که بر چله کمان نهاده شده و از نقطه‌ای نزدیک آماده پرتاب است. آن هم از سوی تیرانداز کارگشته‌ای که پیری در او اثر نکرده و از زمان حضرت آدم تا امروز تجربه‌ها کسب کرده است، و گستاخانه خداوند را گمراه کننده خود دانسته، و با بی‌ادبی در پیشگاه پروردگار بزرگ بر تصمیم قاطع خود در مورد زینت دادن زشتی‌ها برای انسان و گمراه ساختن همه آنها پافشاری می‌کند:

فَقَالَ: «رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي لِأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۴

آری شیطان از همان لحظه که به سجده بر آدم فرمان یافت کینه‌اش را به

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۲

۲. تحف العقول، ص ۳۱۶

۳. نهج البلاغه، خ ۱۹۲

۴. الحجر (۱۵)/ ۳۹

دل گرفت و به خصوص بعد از آنکه تمرّدش او را رسوا ساخت و آن راندگی را گردن نهاد و سقوط نمود همه این بدبختی‌ها را به حساب آدم گذاشت و به انتقام از او و فرزندان او مصمم گردید و با محاسبات شیطانی خود به موفقیت خویش نیز اطمینان یافت. او که ارزش‌های استکباری را به مثابه تیرهایی زهرآگین و حامل ویروس منیت می‌شناخت و نزدیک شدن به انسان را نیز برای خود، کار دشواری نمی‌دید چه فاصله او با انسان همان فاصله «من انسان» با اوست و به سان خون در وجود آدمی همواره در جریان است و علاوه بر همه اینها تیراندازان ماهری نیز در اختیار دارد. آری او با این محاسبات دقیق حق داشت که پیروزی خود را قطعی بداند و نابود ساختن همه آدمیان را تضمین کند و باید به هوش باشیم که دشمن قسم خورده پرفریب با چنین اطمینان و چنان امکاناتی به میدان انسان آمده است. در این راستا، یکی از مهم‌ترین خطبه‌های امیرمؤمنان در نهج البلاغه، خطبه قاصعه است که در آن به شدت، از تکبر نهي می‌کنند و مردم را هشدار می‌دهند تا در دام ابلیس که سردمدار این میدان است نیفتند.

حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، تنها ۲۵ سال با رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله فاصله داشت و ظاهراً این خطبه در اواخر حکومت حضرت که حدود چهار سال و نه ماه دوام یافت، ایرادشده است؛ از این رو این پرسش مطرح می‌شود که مردم کوفه که لشکریان آن بزرگوار هم از همین‌ها تشکیل می‌شد، چه کرده بودند که امام (علیه السلام) آن‌ها را این‌گونه سرزنش می‌کند و می‌فرماید: شما در سرکشی افراط کرده و به عصیبت و حمیت جاهلیت برگشته‌اید و ارزش‌های اسلام را زیر پا گذاشته‌اید؟

در پاسخ این پرسش، با توجه به مضمون خطبه باید گفت: امام (علیه السلام) ریشه مفاسد را «روح تکبر» دانسته و آن را سبب فساد انسان و از بین رفتن اخلاق فردی و اجتماعی و سقوط امت‌ها می‌شمارند.

بسیار جای تعجب است که مردمی که سال‌ها پای منبر ایشان و پیش از آن پای منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده‌اند، این‌گونه به آفت‌های

اخلاقی مبتلا شدند که این چنین مخاطب حضرت قرار گرفتند. نکته مهم در این مقام، «بهره‌برداری از سخنان نورانی حضرت در جوامع امروز» است. ما هم باید توجه داشته باشیم که بسیاری از مفاسد اخلاقی – چه در فرد و چه در اجتماع – از خصلت شیطانی «تکبر و خودبزرگ بینی» سرچشمه می‌گیرد.

یکی از آثار تکبر، استکبار است. استکبار شیوه تفکر و منش عملی قدرتمندان زر و زور و در اصطلاح قرآنی خصلتی از کفر است که با سلطه‌گری و خود بزرگ‌بینی، دیگران را ضعیف پنداشته و آن‌ها را زیر سلطه‌ی خود در آورده‌اند. سابقه استکبار را بایستی در آغاز خلقت بشر جستجو کرد که شیطان با استدلال خودپسندانه و تمرّد خود به آن دست یازیده و همواره این خصلت شیطانی و استکباری به عنوان مرتبه‌ای از کفر در طول تاریخ بشر وجود داشته است.

روحیه استکباری و برتری‌جویی در ساخت سیاسی یک جامعه یا یک نظام حکومتی موجب می‌شود تا آن نظام سلطه‌گر خود را برتر و بالاتر از دیگران بپندارد و مبانی فکری، اعتقادی، فرهنگی، نظامی، اقتصادی و سیاسی خود را بهتر از دیگران بداند و با آن‌ها مبارزه نماید. نظام استکبار جهانی سعی بر این داشته تا با فکر و اندیشه و فرهنگ رایج دنیوی خود که بر پایه جهان‌بینی مادی استوار است با همه امکانات سیاسی، اقتصادی، نظامی و با تبلیغات در قالب شیوه‌های گوناگون، دیگر جوامع را تحت کنترل و سلطه خود در آورد.

از دیر باز، استکبار جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ بر آن بوده است تا با منطبق فرعون‌ی که نماد استکبار است جهان را زیر سلطه خویش در آورد و به عنوان حاکم مطلق و بلا منازع در دنیا حکومت کند و در این راستا طرح کوبیدن اسلام را در رأس برنامه‌های خود قرار داده است.

در قرن معاصر یکی از مؤثرترین راه‌های مقابله با اسلام راه خدعه و نفوذ و توطئه فرهنگی بوده است. استکبار با القای شعار جدایی دین از

سیاست و القا و نشر فرهنگ مبتذل استعماری، ملت‌های مسلمان را از هویت و فرهنگ زلال و روح بخش خویش بیگانه ساخته و با کاربردهای عملی و شوم خود در زمینه‌های فردی و اجتماعی باعث استثمار، گسترش فرهنگ حقارت و خود باختگی در میان بسیاری از جوامع انسانی گردیده است. امام خمینی (ره) با هشدارهای مکرر خود مردم را از این تفکر بر حذر داشته و می‌فرماید:

«این معنایی که به خورد ما داده بودند قدرتهای مستکبر جهان که نباید دیانت در سیاست دخالت بکند، این از آن سیاستهایی بوده است که آنها داشتند برای عقب نگه داشتن مسلمین و برای اینکه نگذارند اینها معارضه کنند. و لهذا، اینها را وادار کردند، این قدر تبلیغ کردند که در بین بسیاری از قشرها این است که آخوند به سیاست چه کار دارد؟»^۱

قدرت‌های بزرگ استعمارگر ملت‌های ستمدیده‌ی زیر سلطه خود را در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهای مصری بار آورده اند و به قدری آن‌ها را از اقتدار شیطانی‌شان ترسانده‌اند که جرأت دست زدن به هیچ ابتکاری را نداشته و در نتیجه سرنوشت خود را به آنان سپرده‌اند.

قیام بر ضد مستکبران زمان در تمام ادیان آسمانی طریقه انبیای الهی بوده است که از آن میان می‌توان به قیام حضرت موسی بر ضد فرعون اشاره کرد و در عصر حاضر، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) به عنوان هسته مرکزی انقلاب‌های رهایی‌بخش در برابر اردوگاه استکبار و امپریالیسم آمریکا که خواهان به دست گرفتن مقدرات جامعه جهانی بود به خوبی ایستاد و نگذاشت که آمریکا یگانه تصمیم‌گیرنده نسبت به مقدرات ملت‌های ستمدیده جهان باشد. از دیدگاه حضرت امام (ره) شیطان بزرگ به عنوان یکی از منادیان حقوق بشر با بهره‌گیری از دست‌نشانندگان خود در مجامع بین‌المللی بیشترین جنایات را بر جامعه بشری وارد کرده است.

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۱۱

۲۲ □ اخلاق در نهج البلاغه (کبر، تکبر، استکبار)

در این راستا، شناخت مفاهیمی همچون کبر، تکبر، استکبار، استضعاف برای نیفتادن در دام تکبر و مستکبرین امری لازم است.

فصل اول: کبر، تکبر، استکبار

معنای کبر

تکبر در لغت به معنای تَعَطُّم؛ (خود را بزرگ پنداشتن) آمده است.^۱ برخی، کبر، استکبار و تکبر را برای اشاره به همین معنا به صورت یکسان به کار برده‌اند.^۲ ولی برخی میان کبر و تکبر فرق گذاشته‌اند. کبر امر باطنی و حالت نفسانی است که انسان با آن احساس بزرگی می‌کند و خود را برتر از دیگران می‌داند و دیگران را خوار و حقیر می‌شمارد، اما «تکبر» به ثمرات آن امر باطنی، که به صورت افعال و اقوال ظاهر می‌شود، اطلاق می‌شود. این اعمال ظاهری که آثار و ثمرات خوی کبر است افعال و اقوالی است که باعث حقیر و خوار شمردن دیگری است مانند مضایقه داشتن از معاشرت و مصاحبت و همخوارگی با او و امتناع از پهلو نشستن یا رفاقت با او، و دور کردن او از خود و انتظار سلام کردن و توقّف ایستادن او پیش وی، و استنکاف از قبول پند او و درشتی کردن و سرپیچی در برابر ارشاد و راهنمایی او، و پیش افتادن از او در راه رفتن و تقدّم بر او در نشستن و

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۱۲۹، ذیل واژه «کبر».

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن تحقیق داودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق، ذیل واژه «کبر»؛ احمد بن محمد، مقدس اردبیلی، زبده البیان فی احکام القرآن، تحقیق بهبودی، تهران: المکتبة الجعفریه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۴۲

بی‌التفاتی به او و به حقارت با او سخن گفتن است.^۱

تفاوت عجب و کبر

اما تفاوتی که کبر را از عجب متمایز می‌کند این است که در کبر، انسان معتقد می‌شود که بر غیر برتری و رجحان دارد. بنابراین مستلزم «متکبرٌ علیه» یعنی شخصی است که متکبر خود را از او بزرگتر می‌بیند. اما عجب مجرد خود پسندی و خود بزرگ‌بینی است بدون اینکه پای دیگری در میان باشد. پس عجب سبب کبر و کبر از نتایج آن است.^۲

تفاوت تکبر و استکبار

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«استکبار» و «تکبر» از انسان به این است که خود را بزرگ شمرده و در موضعی قرار دهد که لایق آن نیست. و از همین جهت جزء ذرائل اخلاقی شمرده شده، لیکن همین کلمه گاهی بر بزرگی خدای سبحان اطلاق می‌شود با اینکه کبریای او به حق است، و او هم کبیر و متعال است و هم متکبر، ولی مستکبر بر او اطلاق نمی‌شود، و شاید از نظر لفظ اطلاق صحیح نباشد، زیرا استکبار به معنای طلب بزرگی است، و لازمه طلب کردن نداشتن است، و خلاصه کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگتر بداند، و این مذموم است، و اما تکبر به معنای ظهور با کبریاء است، چه اینکه متکبر، فی نفسه دارای آن باشد، مانند خدای سبحان که در اینصورت تکبرش تکبر حق است، و چه نداشته باشد و صرفاً از راه غرور، مدعی آن شود که تکبرش تکبر باطل و مذموم است، مانند تکبر غیر خدا. پس، از اینجا معلوم شد که استکبار همیشه مذموم است، ولی تکبر در هر جا که اطلاق شود مذموم نیست، بلکه در غیر خدا مذموم است، و این

۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، بیروت: نشر اعلمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۱

۲. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۸۰.

استکبار، یا استکبار شخص نسبت به مخلوق است و یا استکبار نسبت به خالق. اما استکبار به مخلوق از این حیث مذموم است که او و آن کس که وی بر او استکبار می‌کند هر دو در فقر و احتیاج مساویند، و هیچ یک از آن دو مالک نفع و ضرر خویش نیستند، پس استکبار یکی بر دیگری بیرون شدن از حد خویش و تجاوز از زیّ خویش است، و این خود ظلم و طغیان است. و اما استکبار مخلوق به خالق از این جهت مذموم است که جز با فرض استقلال و غنای ذاتی تحقق نمی‌پذیرد، و چنین فرضی همانا غفلت ورزیدن از مقام پروردگار است، زیرا نسبت میان عبد و پروردگارش نسبت ذلت و عزّت، و فقر و غنا است، و مادامی که آدمی غافل از این نسبت نباشد و از مشاهده مقام پروردگارش غفلت نرزد هرگز استکبار بر خدای خود را تعقل هم نمی‌کند تا چه رسد به اینکه آن را باور نماید زیرا کوچک و افتاده در برابر بزرگ و متعالی همواره خود را ذلیل و او را کبیر می‌بیند، و دیگر ممکن نیست برای نفس خود کبریایی و عزتی احساس کند مگر اینکه دچار غفلت و بی‌خودی شود.

و وقتی کبریا و برتری مخصوص خدای تعالی شد ادعای آن برای خود نوعی یاغی‌گری در برابر پروردگار و غضب مقام او و استکبار بر او است، و این همان استکبار به حسب ذات است و دنبال آن استکبار به حسب عمل است به اینکه امر او را اطاعت نکند و از نهی او منتهی نشود، چنین کسی مادامی که برای خود در قبال اراده الهی اراده‌ای مستقل و مغایر اراده خدا قائل نباشد هرگز به خود اجازه مخالفت امر و نهی او را نمی‌دهد.^۱

مصدق و معنای مستکبر

استکبار همانطور که روشن شد، نافرمانی و سرکشی حاصل از کبر است و از جنود جهل و شیطان به شمار می‌رود. اما مصداق استکبار چه کسانی

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص: ۲۶۷

هستند؟ امام خمینی (ره) در این زمینه معنای مستکبر را عام می‌داند و به گروه خاصی اختصاص نمی‌دهند. ایشان می‌فرماید:

«مستکبرین منحصر نیستند به سلاطین، منحصر نیستند به رؤسای جمهور، منحصر نیستند به دولت‌های ستمگر. مستکبرین یک معنای اعمی دارد؛ یک مصداقش همان اجانب هستند که تمام ملت‌ها را ضعیف می‌شمرند و مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند؛ یک مورد هم همین دولتهای جائز، سلاطین ستمگر که ملت‌های خودشان را ضعیف می‌شمرند و به آنها تعدی می‌کنند، دست تعدی به ملت‌ها دراز می‌کنند. چنانچه در این پنجاه و چند سال شما مبتلا بودید و ما هم مبتلا بودیم و همه ملت مبتلا بودند. ملت را ضعیف می‌شمرند و ملت را از روی استکبار نظر می‌کردند و به ملت تعدی می‌کردند و تجاوز می‌کردند. آنها رفتند، و ان شاء الله برنمی‌گردند. امروز روزی است که خدای تبارک و تعالی به ما آزادی و استقلال مرحمت فرموده است، و ما را با این آزادی و استقلال امتحان می‌کند. ما را آزادی مرحمت فرموده است که ببیند در این آزادی ما چه می‌کنیم. ما مستقل شدیم و خداوند به ما این مرحمت را فرمود تا ما چه بکنیم: آیا ما هم از مستکبرین باشیم یا از مستضعفین؟ هر فرد، می‌شود که مستکبر باشد و می‌شود مستضعف باشد. اگر من به زیر دستهای خودم، و لو چهار نفر باشد، تعدی و تجاوز کردم و آنها را کوچک شمردم، بنده خدا را کوچک شمردم، من مستکبرم و او مستضعف؛ و مشمول همان معنایی است که مستکبرین و مستضعفین هستند. اگر شما کسانی که زیر دستتان هست ضعیف شمردید و به آنها خدای نخواستہ تعدی کردید، تجاوز کردید، شما هم مستکبر می‌شوید. و آن زیردستها مستضعف. ببینیم ما از این امتحان، از این بوته امتحان چطور بیرون می‌آییم. آیا سرفراز بیرون می‌آییم یا گردن کج و شکسته؟ آیا ما با بندگان خدا به طوری که خدای تبارک و تعالی امر فرموده است رفتار می‌کنیم؟ حالا که آزاد شدیم، آزادی را وسیله برای خدمت به خلق و خدمت به خالق قرار می‌دهیم. یا آزادی را برای مخالفت با خدا و

استکبار بر مردم؟»^۱

نکوهش کبر

کبر ورزی یکی از رذائل اخلاقی است که بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است. زیرا در کبر عزّ و خودبینی است که آدمی را از تواضع، کظم غیظ، پندپذیری، استمرار در صدق، و ترک خشم و کینه و حسد و غیبت و پست شمردن مردم و مانند آن مانع می‌شود. و هیچ خوی بد و ناپسندی نیست مگر اینکه صاحب کبر گرفتار آن است تا بدان وسیله عزّ و بزرگ بینی خود را حفظ کند، و هیچ خُلُق نیک و پسندیده‌ای نیست مگر اینکه از آن عاجز است از بیم آنکه مبادا عزّ خود را از دست بدهد. به همین جهت آیات و روایات در مذمت آن بسیار است.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرمایند:

إِيَّاكَ وَالْكَبْرَ، فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ، وَالْأَمُّ الْعُيُوبِ، وَهُوَ جَلِيَّةٌ إِبْلِيسَ.^۲

زنهار از تکبر که آن بزرگترین گناه و نکوهیده ترین عیب‌ها، و زیور ابلیس است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در توصیه ای ارزشمند خطاب به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: يَا عَلِيُّ أَتَهَاكَ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ الْحَسَدِ وَالْحِرْصِ وَالْكَبْرِيَاءِ^۳

رسول اکرم در این بخش از سفارش‌های خویش به نکته ای تاریخی اشاره می‌فرماید. و آن این که در آغاز این عالم سه گناه بزرگ صورت گرفت: گناه ابلیس، گناه فرزند آدم (قایل) و ترک اولای حضرت آدم. منشأ هر یک از این سه گناه، یکی از سه چیز بالا بوده است: گناه ابلیس از تکبر سرچشمه گرفت که منجر به طرد همیشگی از درگاه الهی و گرفتاری به لعن

۱. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۸-۴۸۹

۲. غرر الحکم، ص ۱۶۶

۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۶

ابدی خداوند شد...

خطبه قاصعه، نکوهش متکبران

در روایات اسلامی در مورد کبر و آثار و پیامدهای سوء آن احادیث زیادی از جانب اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. اما در میان کلمات این بزرگواران خطبه قاصعه امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه جایگاه ویژه‌ای دارد. در این خطبه امام (علیه السلام) بیان کوبنده خویش را متوجه متکبران ساخته و با اشاره به سوخته شدن اعمال بسیار طولانی ابلیس با لحظه‌ای گردنکشی، مخاطبان خود را در همیشگی تاریخ از ورود به حریم کبریایی خداوند و دچار شدن به چنان سرنوشتی شوم، برحذر می‌دارد و بر جدی و خانمان سوز بودن خطر کبر تأکید دارد و ما را به عبرت از احوال گذشتگان فرا می‌خواند و احراز خیر و سعادت آنان را در سایه تفاهم و همدلی، و سقوط در گرداب و زبونی‌شان را در پی استکبار و افزون طلبی، گوشزد می‌فرماید.

مناسبت خطبه

ساکنان شهر کوفه در آن زمان، مجموعه‌ای از عشایر مختلف بودند و هر قبیله محله‌ای را به خود اختصاص داده بود. روحیه قبیله گرایی و افتخار به پدران و اجداد، دوباره در بین جوان‌های مسلمان پیداشده بود و گاهی بین دو جوان بر سر مسائل بسیار جزئی درگیری لفظی پیدا می‌شد و به کشمکش‌های قبیله‌ای و قتل و خونریزی می‌انجامید. امیرمؤمنان (علیه السلام) برای زدودن چنین روحیه‌ای این خطبه را ایراد فرمودند. در جوامع امروز نیز، این روحیه وجود دارد. برتری جویی غربی‌ها در جهان امروز نیز نشأت گرفته از همان «تکبر» هاست. آنان برای شرقی‌ها — هرچند عالم و محقق باشند — ارزشی قائل نیستند و می‌کوشند هر مطلب ارزشمندی را به خود نسبت داده، بگویند ریشه آن در غرب است.

فسادی که امروز صهیونیست ها در عالم پیا کرده اند، مبتنی بر همین است که خود را نژاد برتر و مقصود از آفرینش دانسته و دیگران را طفیلی وجود خود می دانند. قرآن کریم به خودخواهی آن ها اشاره کرده و پاسخ می دهد:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ...»^۱

یهود و نصارا گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو (اگر چنین است) پس چرا شما را به جهت گناهانتان عذاب می کند؟ (نه چنین پنداری غلط است) بلکه شما (هم) انسان هایی از مخلوقات خدا هستید (و امتیاز خاصی ندارید. خداوند) هر کس را که بخواهد، می آمرزد و هر کس را که بخواهد، عذاب می فرماید

به هر حال این «تکبر جمعی» مانند «تکبر فردی» ریشه بسیاری از مفاسد گذشته و حال است؛ محور بحث هم در حقیقت، همین است؛ از این رو امام (علیه السلام) خطبه را اینگونه شروع می کنند: «بزرگی مخصوص خداست» تا ذهن ها برای رها کردن خودبزرگ بینی و روی آوردن به فروتنی و خاکساری آماده شود؛ چرا که تا این صفت در انسان وجود داشته باشد، نه به سعادت فردی می رسد و نه می تواند به کمالاتی دست یازد که مقدمه ثواب اخروی و قرب الاهی است. جامعه ای هم که به چنین بلایی مبتلا باشد، هیچ گاه روی سعادت را نخواهد دید.

ابلیس، بیانگذار استکبار

نسخه ای از این حقیقت، سرنوشت ابلیس است. امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآجِرَةِ عَنْ كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَمَا

۱. المائدة (۵) / ۱۸

بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.^۱

از آنچه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد، عبرت بگیرید؛ زیرا اعمال فراوان و کوشش‌های سخت که شش هزار سال خدا را بندگی کرد- روشن نیست از سال‌های دنیایی است یا از سال‌های اخروی- با یک لحظه تکبر همه را پوچ ساخت. سپس چه کسی بعد از ابلیس در امان خواهد ماند از عذاب خدا یا گناهی مثل گناه او. خداوند هرگز بشری را وارد بهشت نمی‌کند با گناهی که فرشته‌ای را از آن بیرون کرد. دستور خدا برای اهل زمین و آسمان یکسان است و بین خدا و کسی از مخلوقاتش پیوند خاصی نیست تا چیزی که بر جهانیان حرام ساخته بر او مباح باشد.

امام (علیه السلام) با بیان داستان ابلیس ملعون ما را از آنچه وی را به این سرنوشت دچار کرد بر حذر می‌دارد این سخنان پند آموز امیر مؤمنان (علیه السلام) نشان می‌دهد که چگونه لحظه‌ای کبر، گذشته درخشان شش هزار ساله را تباہ کرد و آینده را برای حرکت او تیره و تار ساخت. این دام چگونه گسترده است که همه افراد با هر موقعیتی، در هیچ برهه‌ای از عمر در امان نیستند.

قرآن کریم داستان خلقت انسان و امر کردن به ملائکه برای سجده بر او و در پی آن استکبار ابلیس از سجده بر آدم را این گونه بیان می‌کند:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَٰفِرِينَ»^۲.

خداوند اراده کرد تا در زمین خلیفه و نماینده‌ای که حاکم زمین باشد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲. البقره (۲) / ۳۰-۳۴

قرار دهد، موقعیت و لیاقت انسان را به گونه‌ای قرار داده تا بتواند به‌عنوان نماینده خدا در زمین باشد. خداوند قبل از آن که آدم -پدر انسانها- را به‌عنوان نماینده خود در زمین بیافریند، این موضوع بسیار مهم را به فرشتگان خبر داد. فرشتگان با شنیدن این خبر سؤالی نمودند که ظاهری اعتراض گونه داشت و عرض کردند: «پروردگارا! آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که: ۱. فساد به راه می‌اندازد؛ ۲. و خونریزی می‌کند؛ این ما هستیم که تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، بنابراین چرا این مقام را به انسان گنهکار می‌دهی نه به ما که پاک و معصوم هستیم؟» خداوند در پاسخ آن‌ها فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». خداوند همه حقایق، اسرار و نامهای همه چیز (و استعدادها و زمینه‌های رشد و تکامل در همه ابعاد) را به آدم آموخت. و آدم همه آن‌ها را شناخت. آن‌گاه خداوند آن حقایق و اسرار را به فرشتگان عرضه کرد و در معرض نمایش آن‌ها قرار داد و به آن‌ها فرمود: «اگر راست می‌گویید که لیاقت نمایندگی خدا را دارید نام اینها را به من خبر دهید، و استعداد و شایستگی خود را برای نمایندگی خدا در زمین، نشان دهید» فرشتگان (دریافتند که لیاقت و شایستگی، تنها با عبادت و تسبیح و حمد به دست نمی‌آید، بلکه علم و آگاهی پایه اصلی لیاقت است از این رو) با عذرخواهی به خدا عرض کردند: «خدایا! تو پاک و منزّه هستی، ما چیزی جز آن چه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم، تو دانا و حکیم می‌باشی». به این ترتیب فرشتگان که به لیاقت و برتری آدم نسبت به خود پی برده و پاسخ سؤال خود را قانع کننده یافتند، به عذرخواهی پرداخته، و دریافتند که خداوند می‌خواهد انسانی به نام آدم بیافریند که نماد رشد و تکامل، و گل سرسبد موجودات است، و ساختار وجودی او به گونه‌ای آفریده شده که لایق مقام نمایندگی خدا است.

آدم، مرکب از جسم و روح

آدم از دو بعد تشکیل شده است، جسم و روح. خداوند نخست جسم او را

آفرید، سپس روح منسوب خود را در او دمید، و به صورت کامل او را زنده ساخت. از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره چگونگی آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز، خاک بوده است، سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گل درآمد، و بعد به گل بدبو (لجن) تبدیل شده، سپس حالت چسبندگی پیدا کرده، سپس به حالت خشکیده درآمد و هم چون سفال گردیده است. فاصله زمانی این مراحل که چند سال طول کشیده، روشن نیست. این قسمت نشان دهنده مراحل تشکیل جسم آدم است، که همچنان تکمیل شد تا به صورت یک جسد کامل درآمد.

فرشتگان و سجده بر آدم

مراحل جسمی آدم، او را به مقامی نرسانید که لیاقت یابد و به عنوان گل سرسبد موجودات و مسجود فرشتگان، معرفی شود. مرحله تکاملی بشر به آن است که روح انسانی از جانب خدا به او دمیده گردد، در این صورت است که آدم در پرتو آن روح ویژه انسانی، لیاقت و استعداد فوق العاده پیدا می کند، و خداوند به فرشتگان فرمان می دهد که به عنوان تکریم و تجلیل از مقام آدم او را سجده کنند، یعنی خدا را سجده شکر بجا آورند که چنین موجود ممتازی را آفریده است. خداوند به فرشتگان خطاب نمود و فرمود: «من بشری از گل می آفرینم، هنگامی که آن را موزون نمودم و از روح خودم در آن دمیدم بر آن سجده کنید». بنابراین سجده فرشتگان به خاطر آن روح ویژه ای بود که خداوند در کالبد بشر دمید، و چنین روحی، به آدم لیاقت داد تا نماینده خدا در روی زمین شود.

تکبر و سرکشی ابلیس

ابلیس گر چه فرشته نبود ولی از عابدان ممتاز در میان کربویان و فرشتگان، به عبادت خدا اشتغال داشت، او موجود کوچکی نبود؛ کسی است که شش

هزار سال خدا را عبادت کرد و به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام): «لا یدری أم من سنی الدنیا أم من سنی الآخرة»؛ روشن نیست که این شش هزار سال، از سال‌های دنیاست، یا از سال‌های آخرت است که هر روزش، پنجاه هزار سال دنیاست! البته برای مردم عادی این مسأله روشن نیست، ولی برای خود آن حضرت، دنیایی یا آخرتی بودن سال‌های عبادت شیطان معلوم بود. هنگام امر به سجده، همه فرشتگان فرمان حق را به طور سریع اجرا کردند، ولی ابلیس بر اثر تکبر، از سجده نمودن خودداری ورزید، و در صف کافران قرار گرفت فرشتگان جنبه‌های مثبت آدم (علیه السلام) را بر اساس فرمان خدا، دیدند، و بدون چون و چرا آدم را سجده کردند، یعنی در حقیقت خدا را در راستای تجلیل از آدم سجده نمودند. ولی ابلیس جنبه منفی آدم، یعنی جسم او را مورد مقایسه قرار داد، و از سجده کردن آدم خودداری نمود، و فرمان خدا را انجام نداد. ابلیس، که دارای سابقه طولانی عبادت بود؛ وقتی تکبر و لجاجت ورزید، نخست تمام زحمات چند هزار ساله خود را به آتش کشید و سپس، دشمن آشکار انسان شد.^۱

موجودی که توانست چند هزار سال در میان فرشتگان به عنوان عابد ظهور کند و سپس همه آن زحمات را یکجا خاکستر کند، چنین دشمنی در مصاف با انسان، نابود کننده است و هرگز به انسان رحم نمی‌کند. او نخست وجود خود را برده تکبر و لجبازی خود نمود و سپس دست به برده‌گیری از انسان‌ها زده است و اگر بر انسانی چیره شود، آن انسان نیز نخست حقیقت خود را به بردگی هوسش می‌فروشد و سپس به دیگران رحم نمی‌کند و برای ارضای شهوت و غضب سیری ناپذیرش، تا آنجا که بتواند، انسان‌های دیگر را به بردگی خود در می‌آورد. مطابق آیه ۳۴ بقره، ابلیس در این نافرمانی، مرتکب سه انحراف و خلاف شد: ۱. خلاف عملی: چنان که تعبیر به «ابی» (سرکشی کرد) بیانگر آن است، که موجب فسق او شد. ۲. خلاف

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۲

۲. إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ . یوسف (۱۲)/۵

اخلاقی: چنان که تعبیر به «استکبر» (تکبیر ورزید) حاکی از آن است که موجب خروج او از بهشت، و داخل شدنش به دوزخ گردید. ۳. خلاف عقیدتی، که با مقایسه کبرآمیز خود، عدل الهی را انکار کرد «وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ از کافران گردید».

البته باید این نکته را متذکر شد که شیطان از اول نیز روحیه سرکشی در او وجود داشت ولی به صورت مخفی بود که در داستان سجده بر آدم، تکبر پنهان او آشکار شد.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: خداوند آدم را خلق نمود و چهل سال او را بدون روح رها نمود، و چون شیطان بر این بدن می گذشت، می گفت: «برای چه امر مهمی خلق شده‌ای؟!»

امام (علیه السلام) در ادامه همین روایت می فرماید: ابلیس (هنگام عبور از کنار جسد بی روح آدم) گفت: اگر خداوند مرا بر سجده به این موجود امر کند نافرمانی کنم!.

تا اینکه خداوند آدم را خلق نمود و دستور سجده بر او را صادر فرمود، و ابلیس کفر درونی خود را آشکار کرد و به همین نافرمانی از درگاه رحمت خداوند رانده شد. هنگامی که شیطان از سجده بر آدم امتناع ورزید خداوند به ابلیس خطاب کرد: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که از سجده کردن مخلوقاتی که با قدرت خود آن را آفریدم سرباز زدی؟» ابلیس در پاسخ خدا، نه تنها عذرخواهی نکرد، بلکه با مقایسه غلط خود که مقایسه جسم خود با جسم آدم بود گفت: «من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای، ولی آدم را از گل و آتش بر گل برتری دارد».

با این که شیطان، نسبت به آدم (علیه السلام) بسیار کوچک بود و مقام خلیفه الهی آدم و علم گسترده الهی او از حیثه ادراک شیطان بلکه تمامی

۱. عن الباقر (علیه السلام):... فخلق الله آدم فبقی أربعین سنة مصوراً، فكان یمرّ به ابلیس اللعین فیقول: لأمر ما خلقت؟ فقال العالم: فقال ابلیس لعنه الله لئن أمرنی الله بالسجود لهذا لأعصيته... بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۷۷، ح ۵.

فرشتگان، بیرون بود، اما در عین کوچکی، خود را بهتر از آدم خواند و در برابر فرمان خدا با اعلام (أنا خیر منه) استکبار ورزید.

پس «خود بزرگ بینی» که به «خودبینی» و ناتوانی از خدا بینی باز می‌گردد، حجابی شیطانی است که انسان را از ارتباط با خدا باز می‌دارد و کمالات خدا دادی را از دسترس او دور می‌کند و با تهی کردن آدمی از فضایل موهوب الهی، به بد عاقبتی، دچارش می‌سازد.

همین تکبر و خود برتری بینی ابلیس باعث شد که خداوند به او فرمان داد: «فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ از آسمانها و صفوف فرشتگان خارج شو که تو رانده درگاه منی، و به سبب همین استکبار، خدای سبحان دائماً بر او لعنت می‌فرستد و تا روز قیامت ادامه دارد، و این لعن مُدام، گواه آن است که کفر و استکبار در برابر خداوند، همسان معاصی عادی نیست و استکبار در برابر خداوند، که کفر است، سبب عذاب ممتد می‌شود.

اشتراک و افتراق بین فرشتگان و شیطان

آنچه بین فرشته و شیطان مشترک است، این است که فرشتگان، و شیطان، هیچ یک، به مقام شامخ انسانیت واقف نبودند. در آن جا که خداوند به فرشتگان فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه قرار دهم، آن‌ها فقط جنبه زمینی و خاکی انسان را دیدند، و از جنبه عقلی و علم لدنی او آگاه نبودند. از این رو گفتند: ما از انسان بالاتریم (هرچند در حد سؤال و نه اعتراض)، لیکن وقتی خلقت انسان کامل شد و معلّم فرشتگان شد، خداوند دستور سجده داد، و چون آن‌ها به مقام شامخ معلّم خود، آشنا شده بودند، در برابر او سجده کردند، ولی شیطان چون مقام شامخ انسانیت را ندید و تنها جنبه زمینی او را دید، خود را با او سنجید، و سؤال استکباری و استنکاری کرد نه استفهامی و گفت، من از او بالاترم؛ او از خاک است، و من از آتشم!

بنابر این آنچه بین این دو مشترک است، این است که نه فرشتگان از